

برکت خدا برای بسیاری

پیدایش ۱۲، ۴-۱

خداوند به ابرام گفته بود: «از سرزمین خویش و از نزد خویشان خود و از خانه پدربیرون بیا و به سرزمینی که به تو نشان خواهم داد، برو. از تو قومی بزرگ پدید خواهم آورد و تو را برکت خواهم داد؛ نام تو را بزرگ خواهم ساخت و تو برکت خواهی بود. برکت خواهم داد به کسانی که تو را برکت دهند، و لعنت خواهم کرد کسی را که تو را لعنت کند؛ و همه طوایف زمین به واسطه تو برکت خواهند یافت.» پس ابرام، چنانکه خداوند بدو فرموده بود، روانه شد



بعد از اینکه خداوند دنیا را آفرید، گفت: «ببین، چقدر نیکوست!» دنیا کامل بود، بدون بیماری، بدون جنگ و بدون نفرت. اما به همینگونه ادامه نشد: آدم و حوا به گناه افتادند. و همان گناه نه تنها با آدم و حوا باقی ماند، بلکه مانند سرطان به همه نفوذ کرد. از این رو، تاریخ بشر با شرارت پیش رفت: به عنوان مثال با اولین برادرکشی، نابودی بشر توسط سیلاب و سرانجام تلاش انسان برای ساختن برجی چنان بلند که انسان بتواند بر خداوند تسخیر کنند. مردم می خواستند مثل خدا باشند و به همین راه همدیگر را می کشتند. همه اینها در صفحات اول کتاب مقدس نوشته است. کتاب مقدس توضیح می دهد که هویت ما انسان ها اینگونه هست. ما علیه خدا قیام می کنیم و از هم متنفریم. ما به جای برکت دادن، لعنت می کنیم. و با این حال نباید به همینگونه ختم شود. در میان این وضعیت تاریک و ناامید، خداوند صدا زد. صدای خدا بر عکس کاری است که انسانها انجام می دادند. صدای خدا جهت کاملاً بر عکس کار انسان بود. نه از انسان به سوی خدا، بلکه برعکس: ندا از طرف خدا به ابراهیم جری می شود! ابراهیم اولین نفر از بسیاری بود. خدا نشان می دهد که مردم را از این دنیای تاریک فرا می خواند و راه جدیدی را با آنها آغاز می کند. خدا گفت: ابراهیم یک نعمت است. فرزندان زیاد ابراهیم باید نعمت باشند! ما هم همینطور نعمت خدا خواهیم بود! کار خدا همیشه از صدای خدا سرچشمه گرفت: اولین بر خداوند ابراهیم را از خانواده اش و از کشورش فراخواند! بعداً عیسی ۱۲ شاگرد را صدا زد. او هر مسیحی را به همین صورت فرا می خواند. زیرا معنی اصلی کلمه کلیسا دقیقاً به این معنی است: «فراخوانده گان!» یعنی ما از این دنیا دعوت شده ایم پیش خدا باشیم. ما دیگر فرزندان تاریکی و نفرت نیستیم، بلکه فرزندان نور هستیم. ما فرزندان خدا هستیم! و به این ترتیب ما یک نعمت هستیم! یک نعمت برای ما و یک نعمت برای کل دنیا.

روزی که خداوند ابراهیم را صدا زد، هیچ نشانی از آن برکت وجود نداشت. چیزی از خدا دیده نمی شد. ما حتی نمی دانیم چگونه خداوند ابراهیم را صدا زد. آیا از طریق یک رویا بود؟ از طریق یک کلمه از بهشت؟ هیچ کدام از اینها به ما گفته نشده است. تنها چیزی که می دانیم این است که خدا صدا زد. و ابراهیم صدای خدا را اطاعت کرد. خداوند با این ندا داستان بزرگی را آغاز کرد. به طور خلاصه می توان گفت: خدای قادر مطلق که آسمان و زمین را آفریده است کارش با انسان با مردی بی اهمیت از یک کشور بیگانه آغاز کرد! خدا همینگونه است! او از افرادی کوچک برای کارهای بزرگ خود استفاده می کند. درست همانطور که عیسی گفت: "ایمان مانند دانه خردل است. اگرچه این کوچکترین دانه است، اما به درخت بزرگی تبدیل می شود که بعداً بسیاری از پرندگان می توانند در آن پناه بگیرند!" ما فقط می توانیم حدس بزنیم که دعوت خدا به ابراهیم چقدر کوچک بود. در فیلم "انجیل - ابراهیم" گفتگوی بین ابراهیم و برادرش ناهور وجود دارد. همین به ابراهیم می گوید: «چگونه از خدایی پیروی می کنی که او را نمی شناسی؟ تو از این خدا چیزی نمی دانی! اما تو هنوز آمده است تمام وسایلت را جمع کنی و جانت را به دست او بسپاری! این دیوانه است!» بله، دیوانگی است وقتی خدا صدا می زند! این امر تا به امروز به همین شکل ادامه دارد. ایمان به خدا از نظر بشری غیر ممکن است و می ماند. حتی امروزه دلایل زیادی وجود دارند که علیه خدا باشیم. برخی از مردم می گویند که از طریق علم همه اسرار جهان را درک می کنیم و بنابراین نیازی به خدا نداریم. برخی دیگر می گویند اگر خدا هست چرا شر را اجازه می دهد. و دلایل بسیار دیگری وجود دارند که مخالف خداست. می دانیم که ایمان چیز ساده ای نیست. اگر نعمت های خدا برای همه مردم قابل مشاهده بود... یا اگر خود خدا قابل مشاهده بود، اصلاً دلیلی برای شک وجود نداشته باشد. و اگر خداوند از آسمان نازل می شد تا دنیا را صحیح کند، همه به او ایمان خواهند آورد. آنگاه همه مردم فرزندان ابراهیم و مسیحیان خواهند بود! اما می دانیم که اینطور نیست. ما می دانیم که خدا اینطور کار نمی کند. در عوض، خدا ترجیح می دهد مردی را انتخاب کند. شخصی کلام خدا را می شنود و اینگونه برای بسیاری نعمت می شود. اما چرا ابراهیم ندای خدا را شنید؟ و همچنین می توانیم بپرسیم که چرا بسیاری از مؤمنان در طول هزاران سال همینگونه ندای خدا را بارها و بارها رعیت می کردند؟ حتی با وجود اینکه از خانواده جدا شوند، زندانی شوند و حتی فوق مرگ شوند! سخنان خدا به ابراهیم به ما سرنخی می دهد. در این جملات کوتاهی که خداوند به ابراهیم زد ۵ بار کلمه برکت گفته شده بود: 1. من تو را برکت خواهم داد. 2. شما یک نعمت خواهید بود. 3. هر که شما را برکت دهد، من 4. برکت خواهم داد. 5 و از طریق شما تمام خانواده های جهان برکت خواهند یافت. به نظر من ابراهیم فهمید که

نعمت خدا مهمتر از هر چیز دیگری است. عیسی بعداً گفت: «نخست در پی پادشاهی خدا و عدالت او باشید، آنگاه همه اینها نیز به شما عطا خواهد شد.» (متی 6:33).

ابراهیم فهمید که خدا فقط خبر می خواهد! خدا همیشه سرشار نیک است! و به همین دلیل است که او خود را بدون قید و شرط به دست خدا می سپارد. حتی اگر حتی مدرک در مورد آن نداشت. نمی دانست در کدام کشور زندگی خواهد کرد و هم همینطور مطلقاً نمی دانست که کل زندگی او چهگونه ادامه خواهد شد. او با 0 شروع کرد. هیچ چیزی که قبلاً اعمال می کرد نباید همچنان ادامه کند. او همه چیز را پشت سر گذاشت. و هیچ چیز چپ و راستی هم برای پناه او وجود نداشت. تنها چیزی که داشت پیشش بود. تنها چیزی که داشت این بود که خدا پیشاپیش فراخوانده بود. و ابراهیم به آنچه خدا فرموده بود عمل کرد:

پس ابرام، چنانکه خداوند بگو فرموده بود، روانه شد

داستان ابراهیم مرا تحت تأثیر قرار داد. من هم می خواهم مثل او باشم. من می خواهم چنین ایمنی داشته باشم که تمام چیزهای زمینی که بر من سنگینی می کنند بی اهمیت می شوند و فقط می توانم تمام امیدم را به سوی خدا بسپاریم. اما متوجه می شوم که انسان فانی هستم. من به داستانم، به احساساتم گره خورده ام و نمی توانم خودم را از همه چیزهایی که اینجا روی زمین دارم جدا کنم. و با این حال من آرزو دارم ایمان داشته باشم. چگونه می توانم مانند ابراهیم ایمان بیاورم؟ چگونه می توانم متمین باشم که خدا مرا به جایگاه که اکنون هستم فرا خوانده است. که زندگی من دقیقاً مطابق میل اوست؟ در جستجوی ایمان، بسیاری از مردم در درون خود جستجوی می کنند. برخی برای مدت طولانی مدیته شدن می کنند. برخی برای نزدیک شدن به خدا تلاش می کنند کار خوبی انجام دهند. در داستان ابراهیم اینطور نیست! تنها وجه تمایز ابراهیم این است که خداوند او را می خواند. نزد ابراهیم فقط دعوت خدا در اهمیت است. نه بیشتر و نه کمتر! به ما هم همینطور صدق می شود! اگر تعمد گرفتگی، خدا تو را فرا خوانده است. سپس فقط این کار خدا در اهمیت است. پس تو فرزند او هستی. این به این دلیل است که خداوند چنین اداره می کرد. دلیلش این است که خدا اینطور می خواهد. و فقط به این دلیل.. اما این دعوت خدا به چه معناست؟ من می خواهم این را با یک مثال توضیح دهم: چند وقت پیش قرار بود یک کودک را در آفریقای جنوبی غسل تعمد بدهم. وقتی از پدر و مادر پرسیدم کی اسم بچه دارد، گفتند: «کودک را باید «برکت» نامید. به این ترتیب والدین خواسته های خود را برای فرزندشان بیان می کردند. آنها می خواهند که بچه «برکت!» باشد. این چیزی است که در اهمیت است. نعمت فقط یک جهت می شناسد. برکت از خدا و به سوی دیگری. این همان کاری بود که اتفاق افتاد وقتی خدا ابراهیم را صدا زد. بخشی از خودش را به او بخشید! و نتیجه فوری دعوت خدا این بود که ابراهیم می توانست ایمان بیاورد. اما به همین جا ختم نشد. ابراهیم نزد همنوعان خود رفت. و آنچه را که خدا به او داده بود تابید! ابراهیم نعمت برای دیگری شد. کاری را که خدا با ابراهیم آغاز کرد، از طریق عیسی مسیح تکمیل کرد. زیرا خدا در عیسی مسیح خود را به طور کامل داد تا ما بتوانیم به طور کامل به او تعلق داشته باشیم. ما از طریق عیسی مسیح تمام محبت خدا را نسبت به خود تجربه می کنیم. بنابراین می توانیم ایمان بیاوریم. ایمان تنها امکان پذیر است وقتی خدا وارد شود. جهت روشن است. از خدا می آید و به سوی ما می رسد. از بالا به پایین. و از طریق عیسی مسیح و روح القدس، برکت پیش ما باقی نمی ماند. ما می توانیم همان چیزی باشیم که خدا همیشه از ما انتظار داشت. نعمتی برای بسیاری آمین